

باید در تعیین مجازات به سمت مدنیّت حرکت کنیم

گفتگوی زهرا باقری شاد با مهرداد درویش پور

در واقع جامعه ایران در آستانه یک سقوط اخلاقی کامل است. از ریا و دروغگویی و فساد و جیره خواری گرفته تا خشونت ورزی و تجاوز و استقبال از تماشای اعدام در ملا عام. دقیق تر بگویم حکومت در نهادینه کردن فرهنگ خشونت در جامعه و در توسعه ناهنجاری ها نقش کلیدی داشته.

نخستین بار نبود. حتی دیگر عجیب هم نبود. برای بعضی ها که به تماشای مراسم اعدام آمده بودند می توانست جنبه تفریحی هم داشته باشد. صبح به آن زودی، خانه هنرمندان. جایی که خیلی از جوانان ساکن تهران، خیلی از دانشجویان و اهالی هنر از آن خاطره دارند. آن دو نفر جوان بودند. از چشم هایشان از گریه هایشان از بی پناه بودنشان که در عکس ها پیداست می توان دریافت جوانی شان را. آنقدر جوان که خودشان هم باورشان نمی شد به این زودی ها به خاطر ۷۰ هزار تومان کشته می شوند. حتی مرگ نبود آنچه می خواست گریبانشان را بگیرد؛ کشتار بود.

وقتی عکس های مراسم اعدام دو زورگیر تهرانی در اینترنت منتشر شدند چیزی که هنوز عادی نشده بود برای هیچ کس، سر یکی از مجرمان بر شانه مامور اعدام بود. و دست مامور اعدام بر شانه او. مجرمی که حقوق انسانی اش نادیده گرفته شده است سر بر شانه ماموری می گذارد که صورتش را پوشانده و سرتاپا سیاهپوش دو نفر را به آستانه مرگ می برد. چه کسی می داند؟ شاید شانه مامور اعدام از بستر مرگ برای آن مجرم امن تر و دلنشین تر باشد. کسی چه می داند؟

بر اساس تبعیض ناپذیری حقوق شهروندی حتی یک مجرم هم باید از حریم شخصی، دادگاه عادلانه، استانداردهای های انسانی ولو در زندان، حق حرمت انسانی و مهمتر از همه حق حیات برخوردار باشد. این مساله ای است که مهرداد درویش پور، جامعه شناس و استاد دانشگاه مقیم سوئد بر آن تاکید می کند. او تکیه مجرم در آستانه اعدام بر شانه جلاد خود را اوج بی پناهی، اوج بی حقوقی یک انسان می داند؛ انسانی که

در هم شکسته، مستاصل، وحشت زده و در پی گریز از تن دادن به سرنوشت خود است. در ادامه گفتگوی مفصل من را با این جامعه شناس می خوانید.

.....

در سال ۱۹۸۶ به عنوان نخستین روشنفکر ایرانی و یا یکی از نخستین روشنفکران ایرانی که بر لغو مجازات اعدام تاکید داشت، در استکھلم در اینباره سخنرانی داشتید و مقاله تئوریک در باره خشونت و قدرت و ضرورت لغو و مجازات اعدام در نشریه "تلاش" نوشتید. امروز اعدام های پی در پی در ملا عام در ایران بهانه ای است تا با شما در اینباره به گفتگو بنشینم و برای آغاز این گفتگو مایلم بپرسم که اساس مخالفت شما با مجازات اعدام چیست؟

نخست اینکه مجازات اعدام بر باور به اصلاح ناپذیری فرد استوار است. هر مجازات دیگری به معنی پذیرفتن امکان اصلاح پذیری فرد است. حتی فردی که مجازات ابد گرفته می تواند برای مثال با کار کردن در زندان به عنصر مفیدی برای خود و جامعه بدل گردد. اما مجازات اعدام با فنا کردن فرد علنا رای به اصلاح ناپذیری مجرم میدهد. نکته دوم؛ چه کسی به جامعه و دولت - که خود با ایجاد نابسامانی های اجتماعی و تبعیض در شکل گیری ناهنجاری و آسیب های اجتماعی برای جبروی اجتماعی افراد نقش دارند - این اجازه را می دهد که قاتل یا مجرم را با سنگین ترین مجازات روبرو کند، اما خودشان که منابع اصلی قدرت را در دست دارند و ساختارهای نابرابر و نابسامانی های ناشی از آنها می آفرینند با کوچکترین مجازات که سهل است با انتقاد هم روبرو نشوند؟ فلسفه مجازات اعدام بر باور به درستکاری و سلامت جامعه و نهادهای اجتماعی و به ویژه دولت از یکسو و باور به کجرفتاری مطلق و خود خواسته پاره ای از شهروندان استوار است. در واقع جامعه و دولت با مجازات های سنگین همچون اعدام می کوشد بر نقش خود در شکل گیری بزه هکاری های اجتماعی پرده ساطر افکند. در حالیکه در تبیین های مدرن تر از جرم شناسی، جبروی اجتماعی و جرم خود مفهومی نسبی است و طرز تلقی پیرامونیان و برجسپ های اجتماعی می تواند در شدت یا بی جرایم و سوق دادن کجروان اجتماعی به جرم ایفای نقش کند. علاوه بر آن معلوم نیست جامعه همواره در تشخیص جرم و مجازات درخور آن از معیارهای دقیق و مناسبی برخوردار باشد. پدیده ای که در یک جامعه جبروی و یا جرم شناخته می شود در جامعه دیگر می تواند جرم نباشد و عادی تلقی گردد. برای نمونه همجنسگرایی در یک کشور کجروی اجتماعی و جرم است

و قابل مجازات و در کشور دیگر آزاد است و پدیده ای ناهنجار به شمار نمی رود. عکس آن هم ممکن است رخ دهد. برای نمونه در جامعه غرب خشونت علیه کودک و زن در گذشته جرم نبوده ولی امروز جرم است و مجازات آن سنگین تر از گذشته است. بنابراین در یک خوانش مدرن به مفهوم کجروی اجتماعی و جرائم باید پذیرفت این مفاهیم نسبی و قراردادی هستند و نه امری مطلق و حقیقتی ابزکتیو. به همین خاطر فرایند کشورهای دمکراتیک عموماً به سمت کاهش تخفیف مجازات ها سوق پیدا می کند نه تشدید آنها. لغو اعدام هم محصول این فرایند است. یعنی کاهش شدت مجازات ها خود نشان از میزان رشد ارزش های دمکراتیک در کشور دارد. در جامعه مدرن تنها در مواردی شاهد افزایش مجازات جرائمی نظیر اعمال خشونت علیه زنان و کودکان در خانواده هستیم که به منظور دفاع از گروه های ضعیف اجتماعی صورت می گیرد که این هم خود بخشی از فرایند رشد دمکراسی است. نکته دیگر اینکه مخالفت با مجازات اعدام مخالفت با فلسفه انتقام است. اگر هدف اصلی مجازات را حتی بر پایه محافظه کارانه ترین نظریات جامعه شناسانه، ایجاد تعادل، تادیب و هنجارمند کردن جامعه و تمیز کجی از راستی بدانیم؛ مجازات اعدام بر فلسفه تادیب استوار نیست بلکه بر فلسفه انتقام استوار است. یعنی همان فلسفه چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان که زائیده دوران بربریت است. علاوه بر آن مجازات اعدام به معنای به رسمیت شناختن و مشروع دانستن قتل عمد توسط دولت است. یعنی اگر فردی به دلیل نابسامانی های اجتماعی، شرایط بد زندگی، دشواری های اقتصادی و اختلالات روانی حتی به قتل غیرعمد دست بزند که خود هم از آن پشیمان باشد جامعه و دولت می تواند به خود حق بدهد او را نبخشد و با اعدام او، به قتل عمد روی آورد. به این ترتیب دولت خود به یک قاتل حرفه ای تبدیل می شود که از ارتکاب قتل عمد خود سربلند است. نکته آخر این که مجازات اعدام ممکن است در کوتاه مدت بازدارنده باشد و تولید وحشت کند، اما در دراز مدت تنها بر میزان نفرت می افزاید و خویشاوندان نزدیک فرد مجازات شده را به نفرت و یاس و انتقام و افزایش بزهکاری سوق می دهد.

اگر درست دریافته باشم شما از ضرورت رعایت حقوق مجرمان هم سخن می گوئید.

دقیقاً. مجازات اعدام به معنای هیچ حقی برای مجرم قائل نشدن و سلب حق حیات از او است. حال آنکه حقوق شهروندی، تبعیض ناپذیر است. هر فردی حتی مجرمان اجتماعی از حقوق شهروندی برخوردارند؛ حقوقی مثل برخورداری از حریم شخصی، برخورداری از دادگاه عادلانه، برخورداری

از استانداردهای های انسانی ولو در زندان و برخورداری از حق حرمت انسانی و مهمتر از همه حق حیات که هیچ کس حق بازستاندن آنرا ندارد. اگر قصد جامعه و دولت حفاظت از شان و حرمت انسان و رعایت حقوق بشر و دفاع از حق اولیه حیات است آنگاه اعدام یک فرد یا در ملا عام دار زدن او و یا دوره گردانی بزهکاران و به تماشا گذاشتن آنها، تجاوز آشکار به حقوق فردی آنان و خانواده ها و خویشاوندانشان است. فراموش نکنیم که یکی از ویژگی های فلسفه مجازات در گذشته این بوده که نه فقط فرد بلکه گاه حتی خویشاوندانشان هم باید مجازات می شدند.

اما اعدام هم یک مجازات فردی است. بنابراین مجازات ها حتی در ایران هم به سمت بیشتر فردی شدن پیش رفته اند. فردی شدن مجازات به این معنی است که حتی نزدیک ترین افراد نزدیک به مجرم نباید تاوان بزهکاری او را بپردازند. وقتی یک مجرم را در کوچه و خیابان می چرخانند یا در جلوی چشمان همگان دار می زنند نه فقط به حقوق او بلکه به خانواده، دوستان و نزدیکان او هم بی حرمتی کرده اند. فکر می کنید چنین حوادثی چه تاثیری بر بازماندگان فرد مجرم و یا محروم باقی می گذارد. تنها حس شرمساری و نفرت و انتقام را در آنها دامن می زند و زمینه رجعت آن ها به بزه کاری را دامن می زند. نگاه کنید به عکس های اخیر و صحنه دراماتیک تکیه مجرم درآستانه اعدام بر شانه جلاد خود. اوج بی پناهی، اوج بی حقوقی یک انسان را در این لحظه می توانید مشاهده کنید. فرد چنان در هم شکسته، مستاصل، وحشت زده و در پی گریز از تن دادن به سرنوشت خود است که اگرچه آن را ناممکن می داند راهی جز سرنهادن بر شانه جلاد خود نمی یابد. این صحنه به گمان من یکی از دلخراش ترین و دراماتیک ترین تصاویری است که چهره کریه مجازات اعدام و بی پناهی انسان را به نمایش می گذارد. برآستی شرم آور است تماشای این صحنه و از آن لذت بردن که نشانه خوی سادیستیک نیرومند در فرهنگ آن جامعه و یا بخش هایی از مردم است که برای تماشای آن گرد آمده اند. سادیستمی که شالوده آن لذت بردن از رنج دیگری و احساس قدرتمندی از عجز و نابودی دیگری است.

آقای درویش پور؛ نه تنها حکومت بلکه بخشی از افکار عمومی در دفاع از مجازات اعدام بر این باورند که به چه دلیل باید جنایتکاران حرفه ای با پول مردم در زندان به زندگی ادامه بدهند. حتی پیش از این برخی از فعالان حقوق بشر هم در گذشته نظراتی از این دست را ارائه داده بودند. پاسخ شما به این دیدگاه چیست؟

مضحک است در جامعه ای که ثروت های اجتماعی آن به گونه ای باورنکردنی در جهت نابودی محیط زیست، خریدهای سرسام آور تسلیحات نظامی، خریداری پیشرفته ترین ابزارآلات شکنجه و سرکوب مردم و ریخت و پاش های آنچنانی به باد می رود سخن از هزینه بر بودن حفظ حیات انسان های ولو مجرم شود. وانگهی مجرمان در زندان ها می توانند از طریق کار به مراتب بیش از هزینه ای که برای امرار معاش و حفظ حیات خود لازم دارند، تولید کنند و سود اقتصادی هم به جامعه برسانند! بنابراین حتی لازم نیست از فرهنگ انسانی برخوردار بود تا چنین استدلالی را رد کرد. حتی با معیارهای اقتصادی و بازاری نیز این ادعا نامربوط است. وانگهی در جهانی که مردم برای حمایت از طبیعت و حیوانات بدرستی بودجه های کلانی صرف می کنند مضحک است که ضرورت حفظ جان مجرم به دلیل هزینه بر بودن آن زیر سؤال رود. روشن است هدف چنین استدلالی انکار حق حیات و دیگر حقوق شهروندی مجرمان اجتماع است.

سوال دیگری که به نظر می رسد طرفداران لغو مجازات اعدام باید به آن پاسخ بدهند این است که پس تکلیف دادخواهی بازماندگان قربانی چه می شود؟ کم نیستند دوستانی که در مقابل طرفداران لغو مجازات اعدام این مساله را مطرح می کنند که خود شما جای بازماندگان قربانی بودید چه تصمیمی می گرفتید؟

جامعه مدرن به سمت کاهش بی رحمی، گسترش بخشش، گسترش دادخواهی و تخفیف مجازات پیش می رود. بی تردید بخشی از فلسفه مجازات نه فقط ترس و تادیب بلکه تامین عدالت و دادخواهی است اما دادخواهی هم مفهومی نسبی است. اگر روزی بشر می اندیشید در برابر درآورده شدن یک چشم باید چشم دیگری درآورده شود؛ امروزه در افکار عمومی بسیاری از جوامع این نه نشانه دادخواهی بلکه نشانه بربریت است و چنین مجرمی را یا به بیمارستان روانی می فرستند یا با مجازات زندان روبرو می کنند. ما نیازمند گسترش مدنیت در تعریف جرم و تعیین مجازات هستیم و باید در تمایز از فرهنگ خشن گذشته نگاهی تساهل آمیزتر نسبت به جرم و مجازات داشته باشیم. دادخواهی برای سلامت روحی فرد و جامعه ضروری است اما انتقام جویی نوعی بیماری است.

بیست و هفت سال از نخستین موضع گیری شما درباره لغو مجازات اعدام می گذرد. در این سال ها روند تاکید بر لغو مجازات اعدام در میان مردم و نیز روشنفکران جامعه ایرانی چه نشیب و فرازهایی داشته است؟

نخست اینکه در جامعه سیاسی، جامعه روشنفکری ایران و افکار عمومی مردم مساله نفی مجازات اعدام از کم و کیف و ابعاد یکسانی برخوردار نیست. در جامعه روشنفکری چه در پی تلاش هایی که من و دیگر روشنفکران کرده ایم، چه بر اثر تلاش فعالان حقوق بشر، مجازات اعدام هم از زاویه نظری و هم از زاویه فعالیت های حقوق بشری و روشنگری هایی که در جامعه صورت گرفته ؛ بخش مهمی از جامعه روشنفکری ایران به ضرورت لغو مجازات اعدام پی برده اند. بنابراین نفی مجازات اعدام به عنوان یک گفتمان حقوق بشری با توجه به حمایت های بین المللی از آن یک گفتمان در حال رشد در جامعه روشنفکری ایران است. زمانیکه برای نخستین بار در سال ۱۹۸۶ در استکهلم درباره لغو مجازات اعدام سخنرانی کردم ؛ به استثنای یک گروه چپ تمام گروه های سیاسی علیه این شعار موضع گرفتند و آنرا نشانه رشد گرایش های لیبرالی در من خواندند. زمانی که گفتم استقبال از اعدام سران رژیم گذشته اشتباه محض بود و ما حتی نباید خواستار مجازات اعدام خلخالی و رهبران حکومت اسلامی هم شویم با واکنش سختی روبرو شدم. من مخصوصا این مثال ها را زده بودم تا روشن کنم تنها با دست رد زدن به اعدام افرادی که مورد انزجار همگانی هستند می توان نفی مجازات اعدام را نهادینه کرد. اما بسیاری از اعدام انقلابی دفاع کردند و اصلا هم به این توجه نداشتند که رژیم های استبدادی با توجیهاتی مشابه، جان هزاران تن از مبارزان سیاسی را گرفته اند. من همه تاکید داشتم مخالفت با مجازات اعدام شرط و شروط ندارد. البته برخی از آن همان سازمان های سیاسی که به مخالفت با نظراتم در مخالفت با اعدام برآمدند در سال های بعد از طرفداران لغو مجازات اعدام شدند و حتی مدعی شدند که پرچمدار مبارزه علیه حکم اعدام هستند! این البته چندان مهم نیست. مهم آن است که توجه کنیم در جامعه سیاسی دگردیسی چشم گیری در برخورد به این مسئله صورت گرفته است. با نگاهی به تغییر در فرهنگ سیاسی و روشنفکری جامعه ایرانی می توان مدعی شد گفتمان خشونت گرایی در آستانه انقلاب ایران حتی از اعدام های انقلابی دفاع می کرد و هیچ مخالفتی با مجازات اعدام نداشت اما امروز اکثریت جامعه اپوزیسیون از چپ و راست با مجازات اعدام و حتی به کار گیری اعدام انقلابی و به طور کلی مخالفند و کمتر روشنفکری حتی اگر باور داشته باشد از اعدام دفاع می کند. نهادهای حقوق بشری هم که یکسره مخالف مجازات اعدام هستند. گفتمان نفی مجازات اعدام در سطح روشنفکری نهادینه شده و این نشانگر دگر دیس مثبتی در جامعه نخبگان است..

اما در افکار عمومی ایران به نظر می رسد مخالفت چندان با خشونت

گرایی و مجازات اعدام به چشم نمی خورد. اینطور نیست؟

همینطور است. حرکت هایی مثل جنبش سبز نشان داد که گفتمان مسالمت جویی در میان مردم رشد پیدا کرده است. اما اینکه آیا روند خشونت زدایی در زندگی روزمره ایرانیان پس از فروکش جنبش سبز کمرنگ شده بشد باید با تردید بسیار به آن نگریست. چند نشانه وجود دارد گواه آن است که ما با فرایندی معکوس روبرو شده ایم. اعدام های پی در پی بزهکاران در جامعه و در ملا عام، مردم را در برابر خشونت و صحنه های اعدام واکسینه کرده است. در اعماق جامعه خشونت ورزی و میل به تسویه حساب قوی است. سی و چند سال رشد نابسامانی و ناهنجاری فزاینده در حکومت اسلامی، فروپاشیدن اخلاق و کمرنگ شدن معیارهای انسانی، شدت یافتن رقابت های بی رحمانه، گسترش خشونت، فساد، دزدی، تجاوز و حتی نوعی رواج وحشی گری در جامعه به گونه ای است که مفاهیمی نظیر رحم و شفقت، همدلی، توجه به دیگری و معیارهای اخلاق انسانی جای خود را به نوعی بی اعتنائی، بیرحمی و حتی درنده خویی سپرده است. اگر دقیقاً تر بخواهم نگاه کنم باید بگویم که تنگناهایی که بر جامعه اعمال شده این جامعه را ناسالم تر کرده و به سمت نوعی انحطاط سوق داده است. این تنگناهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نوعی عصیان و پرخاشگری را در زندگی مردم و به ویژه در زندگی روزمره گسترش داده. مردم کانال های لازم برای تخلیه روانی ناشی از سرکوب ها را به دست نمی آورند تا خشم خودش را نسبت به حکومت بازتاب دهند. از این رو خشم خود را حتی مستقیماً متوجه دوست و همسایه و مردم کوچه و بازار می کند. از این مردم چگونه می توان انتظار داشت با بزهکاران با خشونت روبرو نشوند؟.

خشونت روزمره نه تنها ماموران دولتی علیه مردم بلکه مردم علیه یکدیگر چنان عادی شده که این اواخر شاهد صحنه های متعددی بوده ایم که فردی با ضربه های مختلف چاقو همسر خود را می کشد و حتی یک نفر مداخله و اعتنا نمی کند..

در واقع جامعه ایران در آستانه یک سقوط اخلاقی کامل است. از ریا و دروغگویی و فساد و جیره خواری گرفته تا خشونت ورزی و تجاوز و استقبال از تماشای اعدام در ملا عام. دقیق تر بگویم حکومت در نهادینه کردن فرهنگ خشونت در جامعه و در توسعه ناهنجاری ها نقش کلیدی داشته. اصولاً حکومت با سرکوب خشن هر حرکت سیاسی و اعتراضی، اعدام بزهکاران و رفتار بربری گونه با جرم و بزهکاری و تشدید سرکوب و مجازات توانسته مردم را به عقب براند. امری که در دراز مدت تنها موجب گسترش بی تحرکی، رکود و فترت جامعه نمی شود، بلکه خشم و عقده های فروخفته در جامعه به گونه ای فردی گسترش و بازتاب پیدا می کند. یعنی اگر افراد زورشان به حکومت نمی رسد به همدیگر

که می‌رسد، خشم و عقده خود را خالی می‌کنند. اعدام در ملا به معنی تبدیل آن به یک واقعیت عمومی و بخشی از زندگی روزمره مردم است. در همه جای دنیا زندان‌ها و مجازات‌ها را دور از چشم عموم قرار می‌دهند. حتی در جوامع بدوی نیز به سادگی شکنجه‌گاه‌ها را در معرض چشم همگان قرار نمی‌دادند. اما برخی حکومت‌ها همچون عربستان و ایران بر این باورند که اگر خشونت خود را نه تنها در خفا بلکه به گونه‌ای عریان به نمایش بگذارند مردم را احتمالاً می‌توانند بیشتر بترسانند. با این همه تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهند این اقدامات در دراز مدت مردم را در برابر خشونت نمی‌هراسانند بلکه واکنش می‌کنند. به گونه‌ای که خشونت و قتل همچون بخشی از واقعیت روزمره زندگی عادی می‌شود. به تجربه جنگ ویتنام نگاه کنید! سربازان امریکایی در ویتنام که نیمی از عمرشان در جنگ گذشت، حتی وقتی به کشورشان برگشتند دچار ناهنجاری شدید شدند. برای آنان جنگ و کشتار و بی‌رحمی بخشی از واقعیت روزمره‌شان شده بود و زندگی متفاوت با آن برایشان غریب بود. نمایش همگانی مکرر اعدام‌ها چنان خشونت و کشتار و بزهکاری را عادی و همگانی کرده که حتی چندان آزار بودن آنها هم از بین رفته است. یعنی دیگر نه تنها شنیع تلقی نمی‌شود بلکه شوربختانه به حوزه سرگرمی بخش‌های هر چه گسترده‌تری از مردم تبدیل شده است.

اگر امروز یک همه‌پرسی درباره مجازات اعدام صورت گیرد فکر می‌کنید تمایل مردم به سمت لغو مجازات اعدام است یا حفظ آن؟

شوربختانه تمایل به حفظ مجازات اعدام در آن جامعه قوی‌تر است. البته نظر سنجی در جامعه ایران و درک تمایل عمومی چندان ساده نیست. برای جامعه روشنفکری اما هیچ راهی جز تلاش برای نقد رفتارهای منفی و الگوسازی برای جامعه انسانی وجود ندارد.

در باره انتخابات ریاست جمهوری

ایران

مصاحبه مهدی فلاحتی با مهرداد درویش پور و اکبر گنجی در تلویزیون
صدای آمریکا

{youtube height="380"}tgoF76PzUAW{/youtube}

شهروند ایرانی

فوقلعاده عادلانه و منصفانه است. اگر در ایران به شکل صحیح اجرا
شود، زندانهای ایران خالی میشود

محمود عنایت

(۱۳۹۱-۱۳۱۱)



عنایت خاموشی را نمی یارست. می خواست بنویسد. می بایست بنویسد،
شاهد زمانه باشد و شرافتمندانه ادای شهادت کند. قلمش پرسش بود و
استقلال. و در فاصله با قدرت و قدرتها، چرخ می زد و می پرسید و به
پرسش می کشید. در قلمش طنز و پوزخند و زهرخند بود، نقد بود و نگاهی
به سوی دیگر: در راستای آزادی و برابری و قانون و استقلال و حیثیت
و شرف انسانی.

محمود عنایت

(۱۳۹۱-۱۳۱۱)

محمود عنایت که سالهائی بود در غربت تبعیدی ناخواسته، در شهر ساناتا مونیکا (در غرب لس‌آنجلس کالیفرنیا) زندگی می‌کرد، در ساعات نخستین روز پنجشنبه ۲۸ دی / ۱۷ ژانویه، بر تخت بیماری در بیمارستان شهر کالورسیتی (در غرب لس‌آنجلس) درگذشت. محمود و حمید برادرانی توأمان بودند (تولد: ۸ شهریور ۱۳۱۱ / ۳۰ اوت ۱۹۳۲). هر دو تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دبستانها و دبیرستانهای تهران به پایان رساندند. محمود تحصیلات عالی خود را در رشته های علوم پزشکی دنبال کرد و درجۀ دکتری از دانشکده دندان پزشکی دانشگاه تهران گرفت.

محمود عنایت از شمار والایان، روشن‌بینان و ترقیخواهان اهل قلم دوران ما بود؛ در ردۀ شریفترین، پرجسارت‌ترین پیشروترین و آزاده‌ترین ایشان. می‌دانست کجاست و چرا هست و چرا می‌باید باشد. تعارفی نداشت و بیتعارف سخن می‌گفت. و این چنین بود که بیهراسی در سخنش خانه می‌گرفت. و این چنین بود که آنچه را می‌بایست بگوید گفته بود. آزادیخواهی او ریشه در آرمانهای انقلاب مشروطه داشت و مبارزه‌جویی و "تعهد اجتماعی-سیاسی" او از نهضت ملی شدن نفت می‌آمد.

از نخستین سالهای جوانی بود که قلم در خدمت روزنامه نویسی و روزنامه، این طلایه داران عصر جدید، گذاشت. زمانه، جنبش نفت بود و بشارتهای در رسیدن آزادی و استقلال و حکومت قانون. و این هشدار که "بیکار نمی‌توان نشستن!" و عنایت دیگر هرگز بیکار نبود؛ از آن زمان که قلم برداشت تا، به جانشینی جلال آل‌احمد، در شاهد (۱۳۳۰) و سپس نیروی سوم، "کندوکاوچی" شود و "کند و کاو" روزنامه‌ها را بنویسد تا آن زمان که "راپورتچی" شد تا در نگین، "راپورت" بنویسد و تا این زمان که شمارۀ تازه‌ای از "نگین" در تبعید را به چاپخانه سپرده بود.

روزنامه نویسی عنایت از روزنمی‌نوشت که سیاه بود و خفقان. از زمانه می‌نوشت تا ناپایداری سیاهیها و بیهودگی خفقانها روشنتر به دیده‌ها نشیند. این بود که از روز نمی‌گفت، از عصر می‌گفت. از عصر ما، عصر استقلال و آزادی و آزادیها، از دوران شایستگی و حقانیت بشر. روزنامه نویسی او امید بیهوده نبود و نمی‌توانست هم امید نباشد که روشنائی و بیداری بود. آنچه او می‌نوشت، شرح و بیان رویدادها و پیش‌آمدها نبود، اندیشیدنی بود در آنچه می‌گذشت در لفافۀ یادی از گذشته‌ها و یا در نگاهی به دیگران و با اشاره‌هایی به دورترهای تاریخ و جغرافیا.

عنایت روزنامه نویسی نوآور بود. هر جا که بود و هر جا که می نوشت جور دیگری می نوشت و جور دیگری چاپ می کرد: هر چه انتشار داد را همواره با نوآوریها و و تازگیهای فراوانی در صفحه پردازی و عنوان گذاری، با بازی با حروف و ستون و طرح و رنگ و خط و تصویر همراه کرد. در آنچه نوشت، همواره نو، تازه و دیگر نوشت: از کندوکاو نویسی آن زمانهای نفت تا "فردوسی" آن سالهایی که بیش از پیش در سیاهی و سرکوب و سکوت فرو می رفت، تا "ایران آباد" و بعد هم بویژه "نگین". هر جا که بود دیگر بود و از دیگر بودن خبر می داد: در ورای رسمیتها و دولتها و قدرتهای پنهان و آشکار که می آمدند و می ماندند و می رفتند تا همچنان بمانند. این چنین است که نگین از دیگر و دیگران خبر می دهد. از جهان واقعیتهای غیر رسمی، از آنسو و از علیرغم مسند نشینان!

نوشته های او، تکرار نبود، تأکید بود و تجدید. تجدید عهد مدام با آزادیها و برابریها و بیدادستیزیها. و در دورانی که زیست و زیستیم، چنین پایبندی به عهد و پیمانهای دیرین، رونق و رواج چندان همه گیری نداشت.

آنچه او می نوشت، بیش از پیش، بر پشتوانه ای سنگین و روشن از فرهنگ امروز و دیروز و همواران ایران و جهان استواری داشت. رسا و شیوا می نوشت. در نثری که هم از گنجینه ادب پارسی ریشه می گرفت و هم با زبان گفت و شنود مردمان الفت و نزدیکی داشت. نثری جاندار، سیراب از کلماتی گویا و اصطلاحات و تعابیری گویا تر که همه چیز را همواره بیش از آنی که انتظار می رفت، می گفت و از رسمیت خفقان آور زمانه دور می شد و در زمانه ممیزیها، پیام آوری می شد از آنچه می بایست و می شایست بود و شد و زیست.

قلم او همواره در خدمت هم آرمانه های عصر جدید در گردش و در چرخش بود. عنایت بیش از نیم قرن حضور فعال قلمی بود در همنشینی و زیست و تلاش در میان مرکب چاپ و کاغذ روزنامه و رایحه سرب و حروف سربین و صدای یکنواخت ماشین چاپ که گوئی آن سرود و غوغ ساهابی هدایت را مکرر می کردند که "بیدارشین مردم! بیدارشین مردم!" عنایت بیداری و روشنائی بود.

عنایت خاموشی را نمی یارست. می خواست بنویسد. می بایست بنویسد، شاهد زمانه باشد و شرافتمندانه ادای شهادت کند. قلمش پرسش بود و استقلال. و در فاصله با قدرت و قدرتها، چرخ می زد و می پرسید و به پرسش می کشید. در قلمش طنز و پوزخند و زهرخند بود، نقد بود و نگاهی به سوی دیگر: در راستای آزادی و برابری و قانون و استقلال و حیثیت و شرف انسانی.

او خود در مرگ مصطفی رحیمی، حسن هنرمندی، اسماعیل پوروالی و احمد

محمود که "در فواصل کوتاه یکی بعد از دیگری رهسپار وادی عدم شدند" نوشته بود "هیچکدام آنها تا آنجا که من می‌دانستم نه اهل جاه و منصب بودند و نه به دنبال پولسازی و تجمل و تمکن رفتند... بخصوص دکتر مصطفی رحیمی... غالباً... متذکر می‌شد که هرگز حسد نبردم بر منصبی و جاهی" (نگین [در غربت]، ۱۶، ۱۳۸۱، ص. ۳) و پیش ازین هم در یکی از دفعاتی که از مرشدش، دهخدا بحث کرده بود، نوشته بود که دخو "حب جاه نداشت... به دنبال مقام و منصب نرفت. گویی عیب اصلی را در تمرکز قدرت می‌دید... سبب گریز او از دولتمردان و دولتمداری، چیزی جز گریز از همرنگی با اهل مفسده و در افتادن به دام وسوسه قدرت‌طلبی و زراندوزی و توسل به هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نبود و نمی‌خواست آزادگی روح و استغنائی طبع را در محضر ارباب قدرت و مقتل شرف و وارستگی به قربانگاه بکشند. ودرین مقوله با حافظ شیراز هم آواز بود که صحبت حکام ظلمت شب یلداست / نور ز خورشید خواه بویکه بر آید" (کلک، مهر ۱۳۶۹، به نقل از نگین [در غربت]، ۲۵، ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷، ص. ۱۰).

گوئیا در آنچه از دیگران می‌نوشت از خود نیز گفته بود که هرگز "بر درارباب بی‌مروت دنیا" ننشست. عنایت آن استغناء بود و "نور ز خورشیدخواه": شاید که بر آید! چه بسا که بر آید!

عنایت دهه‌های پایانی عمر را در مهاجرت و تبعید گذراند. درین سالهای غربت نیز با وجود "رنجها و مصائب بزرگی که بر او وارد شد" (نگین [در غربت]، ۱۰، ۱۳۷۹، ص. ۳۱) همچنان و همچنان در سمت و سوی آزادیها و روشنائیها قلم چرخاند. نوشته‌ها و گفته‌های این زمان او نیز گواه دیگری بر روشنی و روشن‌بینی اوست. هرگز از پا ننشست. نگین در تبعید هم همچنان حاوی مقاله‌ها و نوشته‌های روشنگر و خواندنی و ماندنی است. نگین ۲۶ در دست چاپ بود که عنایت دیگر از نوشتن باز ایستاد. زندگی او، از آن روزها که "کندوکاچی" بود و می‌نوشت تا هم‌ماهها که "راپورتچی" بود و "راپورت" می‌نوشت، زیستن، تپیدن، و همواره گفتن و نوشتن برای روشنائیها و بهروزیها بود.

در کارنامه پربار روشنفکری او می‌بایست از ترجمه چند اثر مهم در تاریخ معاصر و علوم سیاسی نیز یاد کرد. تا فرداها که نیست، هست تا خوانده شود. عنایت عضو کانون نویسندگان ایران بود. یادش بلند و پایدار است.

۵ بهمن ۱۳۹۱ / ۲۴ ژانویه ۲۰۱۳

نعمت آزر - داریوش آشوری - احمد اشرف - محمد ایل‌بیگی - رضا

براهنی - علی بنوعزیزی - سیروس بینا - شهرنوش پارسپور - ناصر پاکدامن - امیر پیشداد - محمد جلالی (م. سحر) - علی اصغر حاجسید جوادی - سروش حبیبی - تراب حق شناس - نسیم خاکسار - هادی خرسندی - لطفعلی خنجی - اسماعیل خوئی - رضا دانشور - جلیل دوستخواه - حسین دولت‌آبادی - محمود رفیع - علی رهنما - ایران زندیه - هوشنگ سیاح‌پور - علی شاهنده - حماد شیبانی - عباس عاقلی زاده - رضا علامه زاده - فخرالدین عظیمی - آمنه عنایت - آنا عنایت - هادی عنایت - شهرام قنبری - امیر مصدق کاتوزیان - کیان کاتوزیان - محمد علی همایون کاتوزیان - زریون کشاورز صدر - امیر هوشنگ کشاورز صدر - احمد کریمی حکاک - عاطفه گرگین - جان گرنی - علی متین‌دفتری - مریم متین‌دفتری - هدایت متین‌دفتری - باقر مرتضوی - رضا مرزبان - فریدون معزی مقدم - رضا مقصدی - بهمن مقصدلو - عزیز منجمی - ناصر مهاجر - شیدا نبوی - فرهاد نعمانی - مجید نفیسی - پرتو نوری علا - شاداب وجدی .

انتخابات ریاست جمهوری و نعل وارونه رژیم



بخش اول

تقّی روزبه

معنا و محدودده مفهوم علط اندازانتخابات آزاد نیز چیزی جز برسمیت شناختن سهم و حق سایر باندهای متعلق به نظام در ساخت قدرت نیست. البته این سناریو پرده های بعدی نیز دارد که در طی ماه های مانده به انتصابات بروی صحنه خواهد آمد. رویدادهای بعدی روشن خواهد کرد که حضرات این بار کدام دست آموز مطئمن را و به چه شیوه ای برخواهند کشید و آیا قادرند درست به هدف بزنند یا نه؟

رویکرد ها و رویدادهای روزهای اخیر در صحنه سیاسی ایران از آن جهت

که به صف آرائی ها و سمت وسوی تحولات درونی رژیم در طی چندماه باقی مانده به انتصابات ریاست جمهوری، شفافیت بیشتری می دهد دارای اهمیت است. چرا که در طی آن سناریوی "انتخاباتی" ریاست جمهوری توسط باند حاکم کلید خورد و خطوط اصلی آن چه که به عنوان پرده اول این سناریو در اتاق فکر و فرمان (بخوانید اتاق جنگ) بارگاه ولایت فقیه و ذوب شدگان در آن ساخته و پرداخته شده بود، وارد فاز عملیاتی شد:

از خود خامنه ای که با سخنانی تند و تهدید آمیز جهت حمله و فرمان آتش را صادر کرد، تا سرداران و نمایندگان و کارگزاران ولی فقیه در سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، و از جنتی و امامان جمعه مجیزگو تا نمایندگان بله قربان گوی مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان، و از کیهان تا سایربوق های تبلیغاتی برای معرکه گردانی و ایجاد فضای رعب و وحشت یک به یک نقش مقرر خود را ایفاء کردند: جنتی که گویا صندلی مادام العمری ریاست شورای نگهبان را در تیول خود دارد در کسوت سخن ران نماز جمعه ورله کننده دستورالعمل های بولتن های محرمانه، با گردن کلفت خواندن رفسنجانی و تهدید شکست خورده های سیاسی مستحق اعدام و حمله به ساکتین در برابر فتنه، هزینه گزافی را که مدافعان "انتخابات آزاد" باید بابت سهم خواهی در قدرت به پردازند، به آن ها یادآورش و امام جمعه دیگر (احمد خاتمی) طرح مجدد "انتخابات آزاد" پس از سخنان خامنه ای را دشمنی و ضدیت آشکار با ولایت فقیه نامید. مضحک تراز همه مجلسیان زبون و سرسپرده بارگاه خامنه ای بودند که با انتشار بیانیه ای علیه انتخابات آزاد، به تمامی چهره ها و خواصی که از آن دم زنند هشدار می دهند که از عاقبت فتنه گران عبرت بگیرند و بدانند که ملت ما با هیچ کس عقد اخوت نبسته است. کیهان که به عنوان رله کننده دستورالعمل های دکده شده خامنه ای و دستگاه های اطلاعاتی-امنیتی شهرت دارد، با تیترا تا کی حرمت دارند؟ می نویسد:

خامنه ای حجت را تمام کرد و نمی شود در جبهه دشمن ایستاد و حرف او را زد و خودی قلمدادش! با تکرار نمی توان حرمت و احترام گذشته را حفظ کرد. سپس با گریز به صحرای کربلا و اشاره به شکستن گردن فتنه گران توسط مولاعلی، به کسانی که از حرمت خود بد فهمی دارند هشدار می دهد که با غفلت های پیاپی خود برای اغیار و نامحرمان حاشیه امن می سازند و برای آن ها مجال خیانت فراهم می کنند...

نخ نماشدگی

خلاصه آن که از این پس بکاربردن واژه "انتخابات آزاد" به عنوان کلید واژه توطئه دشمن، همراهی با آن تلقی می شود و بقول آن نکته گو، دهانت را می بویند تا مگر سخنی از آزادی انتخابات گفته باشی!

بی تردید حنای این نوع سناریوسازی ها و رمزگشائی ها بی رنگ شده و بقدرکافی مضحک و نخ نما هستند و کمتر کسی را می تواند بفریبد، و البته قبل از هرچیز نشانه افلاس فکری و به اصطلاح تنگ آمدن فافیه توسط بافندگان آن است. با اندکی دقت معلوم می شود که یکسان انگاری میدان جنگ و میدان انتخابات، اساس این نوع سناریونویسی ها را تشکیل می دهد. مطابق این کپی برداری، شعار "انتخابات آزاد" ابزاری هم چون پهباد دشمن می ماند که به آسمان کشور تجاوز کرده و برفرازمرزهای آن به پرواز درآمده است، اما غافل از آن که دلیران خداجوی سپاه آن را از همان لحظه ورود تحت نظر و کنترل گرفته و سرانجام وادار به فرود اجباری کرده و اقدام به پیاده کردن قطعات و رمزگشائی از آن می کنند (بگذریم از نیمه دوم داستان مبنی بر دوباره سرهم بندی کردن و مهر جمهوری اسلامی زدن به آن!). طبیعی است وقتی که مسئولیت قابلیت قابلگی انتخابات، اعم از برگزاری و مهندسی آراء و کاندیدها و حفظ امنیت و مقابله با اعتراضات احتمالی رسماً به سپاه پاسداران و ابواب جمعی آن محول می شود، انتظاری بیش از این نباید داشت. مدت هاست که تدارک و برگزاری انتخابات برای رژیم به یک دغدغه صرف امنیتی تبدیل شده است. باری، به تصویرکشیدن شباهت های ذاتی بین انتخابات آزاد و پهبادهای دشمن در نزد این سرامدان ابله تاریخ را باید به دست کاریکاتور نیست ها سپرد. برطبق شعورمتعارف، در زمانه ما مشکل بتوان حکومتی حتی از تبارمستبدین یافت که علناً خود را مخالف انتخابات آزاد اعلام کند، مگر آن که به آخرین مرحله انحطاط و استخوانی شدن یعنی زوال عقل رسیده باشد. صرفنظر از بلاهت بی پایانی که در منطق "هرآن چه که دشمن گفت و یا خوشش آمد عکس اش درست است و باید وارونه آن را عمل کرد" موج می زند، در وراء رانده شدن به چنین ورطه ای، نوعی اجبار هم وجود دارد و وقتی صورت می گیرد که حکومت از یکسو با خشم و بی اعتمادی بخش عظیمی از شهروندان مواجه شده باشد و از سوی دیگر شعار "انتخابات آزاد"، مدعیان حی و حاضری در صحنه سیاسی داشته باشد که حتی دادن شعارمفت و صدمن یک سنار هم به سود رقبا تمام شود. روشن است که چنین عارضه ای به معنی مرگ سیاسی است، گرچه هنوز ممکن است معادل مرگ فیزیکی نباشد و از قضا درست بهمین دلیل، یعنی فاصله بین مرگ سیاسی و مرگ فیزیکی، استخوانی شدن حکومت برای هستی و سلامت جامعه، پدیده بس خطرناکی محسوب می شود.

به هر حال آن چه که در این جا مدنظر است ترسیم خطوطی از وضعیت درآستانه برگزاری انتخابات دوره ۱۱ ریاست جمهوری در طی ۵ ماه پرتنش است. در این رابطه نگاهی داریم تیتروار به شماری از ویژگی های این پروژه و پی آمدها آن:

الف- نخستین ویژگی این پروژه وارونگی و فراافکنی حاکم بر آن است. اسم رمز واقعی آن برگزاری انتخابات صد درصد بهداشتی و باصطلاح مهندسی شده است که با "شعار انتخابات آزاد به مثابه کلید واژه توطئه دشمن" پوشش داده شده است. پروژه ای که قرار است که اولاً راه را بر هرگونه امکان گشوده شدن روزنه ای برای رخنه امواج اعتراضی متراکم در آن سوی دیوار قدرت به درون شکاف های قلعه قدرت و خطر بهم ریختن بساط خیمه نظام به بندد. و ثانیاً مانع دست اندازی و سهم خواهی رقبای رنگارنگ در قلمرو قدرت انحصاری باند بالادست باشد. و همه این هیاهوها درشرایطی است که رقباء خواهان سهم در قدرت تا آن حد ناتوانند که تاکنون حتی نتوانسته اند نشستی برای تدوین رویکرد خود در قبال انتخابات برگزارکنند و دیدیم که در پی تهدیدهای اخیر اصلاح طلبان مرعوب، حتی اجازه نیافتند که نشست از قبل تعیین شده خود را برگزارکنند. علاوه براین، اصلاح طلبان نیز به نوبه خود از جنبش ۸۸ و خطر فراروی آن از چهارچوب نظام، درس آموخته و حول ضرورت کنترل جنبش در چهارچوب قانون اساسی اتفاق نظر دارند. با این همه در اتخاذ تاکتیک نسبت به انتخابات دچارچند دستگی هستند: گروهی از آن ها با وجود آن که باصطلاح ازسوی حاکمیت نامحرم تلقی می شوند و کورسویی از چراغ سبز مشاهده نمی کنند، به بهانه کنشگری سیاسی و حذف نشدن از صحنه سیاست خواهان مشارکت در "انتخابات" خودی ها، ولو آن که "آزاد" هم نباشد و آبی برای آن ها گرم نکند هستند. کسانی چون عبدالله نوری و لاری و عبدی و نیز تقی رحمانی از ملی-مذهبی ها و مقیم درخارج کشور به عناوین کشداری چون "سالم بودن" شمارش آراء صندوق و نظایرآن براین نظرند. متأسفانه برخی از نیروهای اپوزیسیون و از جمله نیروهای "چپ-رفرمیست" نیز باردیگر فیلشان یاد هندوستان کرده و به سمت وسوی همین سراپرده غش کرده اند! و کسانی که شرایط را برای حضورانتخاباتی مناسب نمی بینند و آن را صرفاً در حکم گرم کردن تنورانتخاباتی باندحاکم می پندارند و بالأخره کسانی چون خاتمی که در میانه این دو مشغول چرتکه انداختن سود و زیان و رصد کردن اوضاع و لابی گری هستند تا بلکه در انتهای تونل نورامیدی دیده شود و آن ها بتوانند با وجدان آسوده تری به پای صندوق های رأی بروند. ضمن آن که گوشه چشمی هم به موسوی و کروبی دارند تا به محض مشاهده نشانه مثبتی از سوی آن ها، راه مشارکت را پیگیرانه تردنبال

کنند.

ب- از دیگر مشخصات این رویکرد صراحت کلام در انجام کودتای انتخاباتی و مهندسی آن است.

اگر آن‌ها در گذشته برای حفظ ظاهرهم شده سعی می‌کردند نقش سپاه و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی را در مهندسی "انتخابات" منکرشوند و حتی طرح چنین ادعائی از مصادیق بارز اتهام مخالفان محسوب می‌شد، این بار تعارفات را کنارنهاد و خود صراحتاً از مهندسی انتخابات توسط سپاه و وظیفه ذاتی آن سخن می‌گویند و سپاه هم از هم اکنون آستین‌های خود را برای انجام این وظیفه خطیر بالازده است.

پ- یکی دیگر از ویژه گی‌های وضعیت کنونی تنزل کامل جایگاه خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه به یکی از باندهای قدرت- باند فرادست- است. باین ترتیب قدرت مطلقه ولی فقیه مندرج در قانون اساسی توسط بانندی از طبقه سیاسی حاکم به گروگان گرفته شده است. به موازات چنین روندی شاهد بی‌خاصیت شدن کامل "فصل الخطاب" بودن رهبری هستیم، چنان‌که علیرغم حجم تهدیدها و ثناگوئی‌های بادمجان دورقاب چین‌ها از سخنان خامنه‌ای درمذمت کاربرد واژه انتخابات آزاد و در اصل هرگونه سهم خواهی، بلافاصله شاهد واکنش‌ها و صداهای مخالف بودیم. نخستین صدای مخالف از درون زندان توسط تاج زاده بود که پیام می‌داد مرعوب سخنان رهبرنشوید و کمپین "انتخابات آزاد" برپا کنید. رفسنجانی گردن کلفت و مستحق اعدام نیز نیز خود را از تک و تا نیانداخت و هم چنان از انتخاب آزاد و دولت وحدت ملی و شورای فقاقت دم زد و این که خمینی بدلیل عدم انحصار قدرت دستورانحلال حزب پرنفوذ جمهوری اسلامی را داد. خاتمی هم با تأخیری چند روزه بر همان مواضع پیشین پای فشرد و انتخابات آزاد را انتخاباتی دانست که مهندسی نشده باشد. اما در این میان واکنش عسکراولادی از باصطلاح استوانه‌های نظام و چهره‌های شاخص اصول‌گرایان سنتی و ذوب شده در نظام ولایت، که باید از آن به عنوان وصیت سیاسی وی نام برد، تازگی و صراحت بیشتری درکوک کردن سازمخالفت داشت: او درسیمای یکی از اعضای هیأت منصفه و به عنوان نظرفردی خود و کسی که حق دارد به عنوان یک شهروند نظرش را بگوید، از موسوی و کروبی به عنوان برادران عزیز نام برد که آن‌ها را مجرم نمی‌داند و از کلیت عملکرد رؤسای جمهوری سابق و این که نظام بی‌تاریخ دوام نخواهد آورد دفاع کرد. او هم چنین گفت کسانی چون رفسنجانی و کروبی و... را مفت بدست نیاورده ایم که مفت از دست بدهیم. سخنانی که البته بازتاب وسیعی داشت و با خشم شدید و روبه گسترش شماری از

سردمداران رژیم و سرسپردگان بارگاه ولایت و حتی برخی از یاران هم حزبی خود مواجه شد ولی باعث نشد که سخنان خود را پس بگیرد. درسطور بعدی به معنا و علت چنین رویکردی از سوی یکی از سران مهم اصول گرایان موسوم به سنتی خواهیم پرداخت.

ت- تحولات فوق نشان می دهد که شترحذف این بار برآن است تا درب خانه (بخشی از) اصول گرایان سنتی که گویا به قدرکافی صاحب بصیرت و ذوب در ولایت نیستند زانو بزنند. از قرار معلوم بیماری خوره (خود خواری) این بار به قسمت حساس دیگری از بدن بیمار حمله کرده و قربانیان جدیدی را می طلبد. رژیم جمهوری اسلامی برای تأمین یکدستی و به عقب انداختن مرگ محتوم خویش چاره ای جز جراحی مداوم اندام پیرو نزار خود ندارد. با این وجود سودای دست یابی به یک دستی هم چون آب نما جلوتر از وی گام برمی دارد و دیری نمی پاید که بازتکثیر سلول های سرطانی با سرعتی بیش از گذشته شروع شده و بیمار را در برابر مخاطرات و جراحی خطرناک تری قرار می دهد. با این همه پایانی برای از کار افتادن گردونه حذف متصور نیست.

بهر حال اکنون رژیم به نقطه ای رسیده است که حتی حضور سیاسی کسانی چون عسکراولادی ها پس از ده ها سال خدمت تمام عیار به نظام را در ساخت قدرت بر نمی تابد و او و امثال او را به تلویح و یا به تصریح خائن اعلام می کند و به تهدید و افشاگری اش می پردازد. پرسش آن است که مبنای حادث شدن چنین شکاف و چالشی در مقطع کنونی چیست؟:

در پاسخ به این سؤال باید به چند نکته اشاره کرد: اول آن که عسکراولادی گرچه رسماً اظهار داشته است که دارد مواضع فردی خویش را به عنوان یک شهروند ابراز می دارد و حتی اگر یارانش بخواهند حاضر به کناره گیری از مؤتلفه است. اما بر کسی پوشیده نیست که جایگاه او به لحاظ سابقه و موقعیتش در میان اصول گرایان و حزب مؤتلفه و ساختار قدرت فراتر از یک فرد است و بازتاب دهنده نارضایتی لاقابل بخش مهمی از اصول گرایان سنتی از وضعیت موجود است. این جریان دارای پایگاه اجتماعی در میان روحانیت و بازار و مساجد و نماز جمعه ها و در ساختار قدرت و سایر تریبون هاست. چنان که در انتخابات نمایندگان مجلس اسلامی توانست از رقبای خویش پیشی گیرد و در مجلس هم حداد عادل نماینده نظر کرده رهبری را کنار بزند و خیز آن ها برای استیضاح و برکناری احمدی نژاد توسط مجلس اسلامی نیز بارها توسط خامنه ای در نیمه راه متوقف شد. از این رو بروز چنین چالشی در ساختار قدرت، فی نفسه واقعه مهمی بوده و دارای پی آمدهای درخوری است.

دوم آن که اصول گرایان سنتی و بطور اخص حزب مؤتلفه اسلامی در شرایطی که عمر دولت دهم و برکشیده توسط رهبری و سپاه روبه پایان

است و با کارنامه منفی و معضلات انباشته شده برای کشور و دولت بعدی، و با توجه به تنش بین احمدی نژاد و رهبری و سپاه، سودای تصاحب قوه مجریه را در سر می پرورانند و برآنند که بجای عناصر ناشناخته و غیرقابل اعتماد باید از عناصر شناخته شده و دارای پیشینه روشن و تعهدات حزبی و... سود جست. در مقابل خامنه ای تمایلی به قبضه قدرت مجریه توسط این طیف نداشته و علیرغم برکشیدن احمدی نژاد به ریاست جمهوری و حمایت بیدریغش از وی و لاجرم داشتن مسؤلیت مستقیم و اصلی در بوجود آوردن وضعیت وخامت باری که کسی حاضر به پذیرش مسؤلیت آن نیست، با فرار به جلو برآن است که هم چون گذشته رأساً رئیس جمهوری کارگزار و سربفرمانی را برگزیند. چکیده آن چه را که او و سپاهیاناش در مورد معضلی به نام احمدی نژاد و منحرفان مورد بحث و جمع بندی قرار داده اند، از سوی علی سعیدی نماینده خامنه ای در سپاه چنین تلخیص شده است: "در انتخابات بعدی باید درست به هدف زد و رئیس جمهوری را انتخاب کرد که که آرمان های رهبری را دنبال کند و میز و صندلی و فشار او را عوض نکند" چنانکه ملاحظه می شود، در این رویکرد اصل گزینش رئیس جمهور توسط بارگاه ولایت بدون خدشه است و اگر اشتباهی هم صورت گرفته باشد در محدوده مصداق ها و گزین فرد بوده است. از همین رو تا آنجا که به تصمیم و توان این باند مسلط بر ساختار قدرت مربوط می شود همان سیاست نصب کارگزار اجرائی یعنی رئیس جمهوری سرسپرده در نظر و عمل نسبت به فرامین رهبری باید بهر قیمت، از صندوق های رأی بیرون کشیده شود. سناریوی انتخابات بر اساس همین راهبرد تنظیم شده و دلیل عمده منازعات بالائی ها در مقطع کنونی نیز بر همین اساس و در همین چارچوب سهمی خواهی ها قرار دارد. معنا و محدوده مفهوم علط انداز انتخابات آزاد نیز چیزی جز برسمیت شناختن سهم و حق سایر باندهای متعلق به نظام در ساخت قدرت نیست. البته این سناریو پرده های بعدی نیز دارد که در طی ماه های مانده به انتصابات بروی صحنه خواهد آمد. رویدادهای بعدی روشن خواهد کرد که حضرات این بار کدام دست آموز مطمئن را و به چه شیوه ای برخواهند کشید و آیا قادرند درست به هدف بزنند یا نه؟ نا تمام

۱۳۹۱-۱۱-۰۲ / ۲۱-۰۱-۲۰۱۳

[/http://taghi-roozbeh.blogspot.com](http://taghi-roozbeh.blogspot.com)

نهادینه سازی خشونت با دعوت مردم به تماشای اعدام

گفتگوی رادیو بین المللی فرانسه با مهرداد درویش پور *

بی تردید تماشای این نوع خشونت ها بیش از آنکه تولید ترس کند آن را به یک امر عادی تبدیل خواهد کرد و چنان عادی خواهد شد که از میان همان تماشاکنندگان میزان قابل توجهی افراد بزهکار به وجود خواهد آمد.

یک منبع آگاه از اجرای حکم اعدام دو زورگیر تهرانی در پارک هنرمندان خبر داده است. هرچند حکومت دلیل مبادرت به اعدام در ملا عام را عبرت گرفتن افراد عنوان می کند اما یک جامعه شناس می گوید که این مراسم بیش از هر چیزی خشونت و بزهکاری را در مردم عادی گسترش خواهد داد.

یک منبع آگاه با تأیید اجرای حکم ۲ زورگیر به اتهام محاربه در سحرگاه فردا، یکشنبه اول بهمن ماه در گفت و گو با خبرگزاری تسنیم اظهار داشت: "این حکم قرار است در پارک هنرمندان اجرا شود."

به گفته وی اعدام شونندگان علیرضا مافیها و محمد علی سروری نام دارند که یازدهم آذرماه سال جاری با استفاده از سلاح سرد یک شهروند تهرانی را با همدستی دو متهم دیگر مورد حمله قرار داده و وجوه و برخی اسناد دیگر وی را ربوده بودند.

موضوع افزایش اعدام افراد در ملا عام در ایران با وجود انتقاد جامعه شناسان از این اقدام اکنون به دفعات در این کشور انجام می شود. حتی چندی پیش الستر برت، معاون وزیر امور خارجه بریتانیا در امور خاورمیانه در واکنش به اعدام سه نفر در کرمانشاه در ملاعام بیانیه ای صادر کرد و گفت: "حلق آویز کردن مجرمین از پل در برابر جمعیتی که نظاره گر هستند حیرت آور و وحشیانه است."

مهرداد درویش پور، جامعه شناس در سوئد در مورد دلیل حکومت برای انجام اعدام در ملا عام به بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه می گوید: " این مراسم بیش از هر چیزی خشونت و بزهکاری را در مردم

عادی گسترش خواهد داد.

به گفته این جامعه شناس، جمهوری اسلامی مدت های مدیدی است که هم برای تولید وحشت و هم برای مشروعیت بخشیدن به اعدام افراد اینکار را در ملا عام انجام می دهد.

وی در مورد سابقه این پدیده توضیح می دهد: "اعدام معمولا با قصد نوعی تولید وحشت در جامعه صورت می گیرد و هرچند اکنون حکومت ها از این کار کمتر استفاده می کنند اما در گذشته با انجام این کار سعی داشتند به نوعی ترس را در جامعه پراکنده کرده تا کسی جرات نکند این جرائم را مرتکب شود. همچنین سعی داشتند با جمع کردن مردم نوعی مشروعیت هم برای اینکار به وجود بیاورند و آن را به یک سنت و عرف متعارف جامعه تبدیل کنند."

به گفته این جامعه شناس افزایش تعداد تماشاچیان اعدام در ملا عام در ایران از این جهت نگران کننده است که نشان می دهد حکومت توانسته خشونت را در جامعه نهادینه کند.

وی معتقد است بخشی از افزایش استقبال مردم از این اقدام به این موضوع برمی گردد که نظر این افراد نسبت به اعدام آنهم در جمع تماشاچیان منفی نیست.

به گفته وی این پدیده از سویی نشان می دهد که حکومت توانسته آنقدر خشونت را در مردم نهادینه کند که آنها به نوعی نسبت به چنین پدیده هایی واکنش نشان ندهند. به همین دلیل اقداماتی که در هر جای جهان برای هر انسانی شوک آور است در ایران تماشاچی بسیار یافته است.

وی می گوید: "بی تردید تماشای این نوع خشونت ها بیش از آنکه تولید ترس کند آن را به یک امر عادی تبدیل خواهد کرد و چنان عادی خواهد شد که از میان همان تماشاکنندگان میزان قابل توجهی افراد بزهکار به وجود خواهد آمد.

یعنی حتی اگر این افراد بزهکار هم نباشند تماشای چنین صحنه هایی می تواند زمینه های کج روی اجتماعی را به شدت بالا ببرد. به ویژه آنکه وقتی مردم در برابر بدترین نوع خشونت یعنی قتل آن هم در ملا عام واکنش نشان ندهند، این موضوع می تواند به جای شنیع دانستن خشونت نوعی عادی سازی آن را انجام دهد و در چنین شرایطی گروه های مختلف مردم می توانند بدون هیچ نگرانی به بزهکاری روی آورند.

[برای شنیدن برنامه مستقیم اینجا را کلیک کنید](#)